

انسانها به دو دسته تقسیم می شوند:

1. بعضی ها گیرنده هستند، گیرندگی به عقل و گوش است.
 2. بعضی ها دهنده هستند، دهندگی به عمل و زبان می باشد.
- آنان که گیرنده هستند، میل زیادی به شنیدن دارند، به همین واسطه دوستدار صداهای خوش آهنگ می باشند، و در عمل گوش کننده ی موسیقی ها هستند و از شنیدن موسیقی لذت میبرند، همگان از شنیدن آوازهای موزون لذت میبرند اما آنانکه گیرنده هستند علاقه ی بسیار شدیدتری دارند.



اساس وجودی هر انسانی مغز اوست، کاربری با مغز، کاری فشار آور است و هنگامی شما فکر می کنید، فشار زیادی به مغز و چهار چوب بدن شما وارد می شود، به همین واسطه ی

فشار است که سعی می کنید کمتر فکر کنید، مبارزه با فکر کردن، عملی اشتباه است، بلکه انسان باید تفکر کند و بر تفکرات خود جهت ببخشد، انتخاب هدف در زندگی، به تفکرات انسان جهت می دهد و شخص دیگری داند که باید راجع به چه مسائلی فکر کند و چه مسائلی را از خود دور کند تا فکرش را مشغول موهومات نکند، انسانهای گیرنده مشغله فکری زیادی دارند و بیشتر گوش کنند، میزان حرف زدن آنها بسیار کمتر از انسانهای دهنده میباشد، حال هر شخص باید برای خود هدفی را انتخاب نماید تا آنکه بتواند به تفکرات خود جهت دهد، حال انسان گیرنده باید با عقل و منطق خود محاسبه کند که چه چیزهایی را باید بشنود و از شنیدن چه چیزهایی باید دوری کند، مثلاً انسان گیرنده، غیبتها را گوش میکند ولی خود کمتر غیبت میکند در هر حال، هر دوی این موارد مضر است و انسان را از رسیدن به خدا دور میکند، انسان گیرنده باید سعی کند تمام شنیدههایش، شنیدههای مثبت باشد، انسان گیرنده چون میلی به شنیدههای منفی ندارد و خودش گیرنده هم نیست پس وقت خود را چگونه باید صرف کند؟ او باید خودش بخواند، چون شنیدن را دوست دارد و گوینده ای مثبت را دماغ با خود ندارد بایستی کتابهای مثبت را تهیه نموده و احکام مثبت را با صدای بلند به گوش خود بخواند، چون در طول شبانه روز ساعاتی را به چنین

عملی مشغول باشد دیگر فقر شنیدن ندارد، یعنی با خواندن مثبتها به گوش خود، ظرفیت شنیداری خود را تکمیل نموده و آنگاه دیگر نیازی به سخنان بیهوده و منفی ندارد، چون مثبتها را به گوش خود بخوانی، کم کم خواهی توانست به مثبتها عمل کنی، هنگام عمل به مثبتها، شما در حال مبارزه با شیطان هستید و این مبارزه شما را خسته خواهد کرد ولی کم کم توان مبارزه گری را در شما افزایش می دهد و شما را مبارزه گری قوی میکند.

اینچنین است که شما فکر می کنید چه باید بشنوید که مثبت و مفید باشد، پس قدرت تفکر شما بکار می افتد و خواهید دانست باید راجع به هر مسئله ای اول فکر کنید، بعد از فکر کردن و یافتن لزومات خود، تلاش می کنید آنها را بیابید، با این عمل، شما فعال می شوید و از حالت گوشه گیری خارج می شوید، با یافتن کتاب، نوار، فیلم... وقت شما صرف آموزش یافتن مثبتها میشود، با خواندن مثبتها به گوش خود، شنوائی شما در جهت شنیدن مثبتها بالا می رود و مرتباً بر علاقه ی شما به شنیداری مثبتها افزوده شده و افتادگی را در وجودتان شکل خواهد داد، افتادگی که کم کم نمودار شد، غرور شما کم کم به بند کنترل در خواهد آمد، چون شما غرور را به بند بکشید و افتادگی را جایگزین

کنید، شما به یکی از صفات بی نهایت ارزشمند خداوند دست پیدانموده اید.

برای انسانهای گیرنده، گوش آنها حکم ترازوی سنجش آنها را دارد، آنهایی که زشتیها را میشوند و لذت میبرد بدانند که فعالان راه شیطانند و آنان که زشتیها را می شنوند و فشار به آنها می آید بدانند که طالب خداوند هستند و باید شنیدارهای مثبت را جویا شوند، انسانهای گیرنده را از نوع شنیدن هاشان بشناسید به آنچه که آنها گوش میدهند ترازوی عدالت سنجش آنان است، ترازوی آنها را در اطرافشان جویا باشید، آنگاه که دیدید این ترازو، ترازوی شیطانی است، آن را با ترازوی الهی عوض نمایید، کتاب های مضر می خواند، با کتاب های مفید عوض کنید، آهنگ های مضر گوش میدهد، با آهنگ های مفید عوض کنید، فیلم های منفی می بیند، با فیلم های مثبت عوض کنید، به طور کلی او را راهنمایی کنید که از خاصیت شنیداری خود در جهت شنیدن مثبت ها استفاده نماید، او را کمک کنید تا فکر خود را بکار اندازد و خود تشخیص دهد که چه چیزی را لازم دارد و چه چیزی فریبنده است و او را منحرف میکند.

گوش انسان باید پذیرای سخن خداوند شود، پس ابتدا باید آنرا آموزش داد تا اینکه تنها مثبت ها را بشنود.

گوش خود را با شنیده های مثبت تیز کنید. انسان های
گیرنده عمل هایشان براساس منطق وجودی خودشان است
و بطور کلی نسبت به دیگران بر اعمالشان بیشتر تفکر می
کنند، چون شنونده هستند خود را کمتر مجبور به انجام
عملی می کنند که حتی خودشان نیز راضی به انجام
نیستند، حرف کمتر می زنند پس کمتر مجبور به عمل می
شوند و آنچه را که تنها به فکر خودشان لازم است انجام
میدهند .